

با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

رهنمون حشمت الله دولتشاهی

کتاب مکانیسم آفرینش

حواس مختلفه

در مقاله "روح چیست و چگونه عمل می کند" گفته شد، حواس مختلف بشر هر کدام در مغز او آلت و محلهای بخصوصی دارند که اگر آن محلها خراب و فاسد شود، انجام عمل حس مزبور مختل می گردد. این حواس زیاد است که به عقیده ما فعلاً دانستن بیست و یک حس آن برای اطلاع کافیهست و آن هم با اختصار کامل بیان می شود. حواس، همه با یکدیگر مربوطند. محل تمام آنها در مغز است و برخی از آنها با بعضی از نقاط بدن مربوط و هر کدام به قسمت بخصوصی از بدن بیشتر تسلط دارند.

سابقاً برخی از این حواس بیست و یک گانه را جزء حس و برخی دیگر را جزء مختصات روح و بعضی را از علائم و آثار نفس و این قبیل نامگذاریها به شمار می آوردند و از وجود برخی دیگر اطلاع نداشتند. اینک حواس بشر را به ترتیب بیان کرده و خصوصیات و شعب و فروع هر یک را به طور اختصار تا آنجا که مقدور است می گویم. حواس بیست و یک گانه عبارتند از:

یک- حس عشق و محبت و جذبه	دو- حس شناسائی به عالم لایتناهی	سه- حس ذائقه
چهار- حس تفکر	پنج- حس شامه	شش- حس ناطقه
هفت- حس اختیار و اراده	هشت- حس قدرت و توانائی و اجراء	نه- حس تخیل
ده- حس وجدان و مسئولیت	یازده- حس حافظه	دوازده- حس شنوایی
سیزده- حس الهام	چهارده- حس روشن بینی	پانزده- حس بینایی
شانزده- حس تعادل	هفده- حس عکس العمل و دفاع	هجده- حس شهوت
نوزده- حس لامسه	بیست- حس خستگی و خواب و رؤیا	بیست و یک- حس مغناطیس.

یک- تقسیم بندی کلی: برای فهم، حواس را به دو قسمت نسبی و قراردادی بشر یک و دو تقسیم می کنیم: دسته اول، هفت حس است که آنان را حواس آشکار می نامیم. دسته دوم، چهارده حس است و آنها را حواس پنهان می خوانیم.

حواس آشکار، آن است که آلت خارجی آن ظاهر باشد و با چشم دیده شود.

حواس پنهان، آن است که آلت آن را با چشم نتوان دیدن.

البته مشاهده آلت حواس پنهان نیز میسر است، به این طریق که مغز را جراحی کرده و محل آن را پیدا کنند. همان طور که در یک گیاه برگ و گل و ساقه ظاهراً پیداست و ریشه را هم می توان پس از بر طرف کردن خاک پیدا کرد و دید. آلت حواس آشکار و پنهان نیز قابل رؤیت و تماشاست.

تقسیم بندی حواس به آشکار و پنهان دلیل بر این نیست که حواس آشکار، قسمت پنهان و حواس پنهان، قسمت آشکار نداشته باشند. حواس آشکار چنانکه بیان شد علاوه بر آن آلات ظاهری که دیده می شود، در مغز بلکه در تمام اعصاب نیز محل و آلت بخصوص دارند که به وسیله آنها انسان حس را درک می کند.

برعکس حواس پنهان قسمت آشکاری دارند و آن همانا اعمال ظاهری است که از آن حواس به ظهور می رسد.

دسته اول- حواس آشکار

(حس ذائقه- حس شامه- حس ناطقه- حس شنوایی- حس بینائی- حس لامسه- حس شهوت)

یک- حس ذائقه: خاصیت آن چشیدن و محل ظهور آن روی زبان و داخل دهان است. از آثار آن تحریک انسان به طلب غذاهایی است که برای بدن لازم است- حس ذائقه راهنمای صادق در نیازمندیهای بدنی، است که اگر چیزی مطلوب او بود، دلیل بر آن است

که به میزان معینی برای بدن نیز مفید است و همچنین برعکس. حس ذائقه غربالی است که چیزهای مفید را به بدن راه می دهد و از چیزهای بد جلوگیری می کند و اگر نبود، چه بسا بدن آلوده به سمیات و مواد مضره می گردید.

هرگاه غذای مطلوبی را هم به حد افراط می خوریم، ذائقه از آن منزجر می شود که به اصطلاح می گوئیم: «فلان غذا دلم را زده است». و این دلیلی برای این حس است. پس کلماتی که ما اصطلاحاً تلخ و شور (خارج از حد) و غیره می گوئیم به معنی چیزهایی است که ذائقه قبول نمی کند و برای بدن هم چندان نفعی ندارد.

گاهی می بینیم بعضی دواهای تلخ و نامطلوب (مثل سولفات دوسود) برای بدن مفید واقع می شود. این مسئله بدین ترتیب است که اساساً آن دوا برای کل بدن نامفید است، لیکن برای موضوع بخصوص و رفع ناخوشی ویژه ای می تواند، مفید باشد. ما این را می خوریم در حالی که پا روی حس می گذاریم و اعتنائی به اعلام طبیعی آن نمی کنیم.

فقدان حس ذائقه موجب نقصان علاقه به زندگی خواهد شد و جزء حواس مهمی است که از دست رفتن آن بیش از حواس دیگر به زندگی زیان می رساند. یکی از لطمات آن این است که وقتی مزه چیزها را نفهمید، چه بسا مواد مضره مصرف شوند، بدون این که تلخی یا بد طعمی آن، وی را مانع شود.

اما کسی که ذائقه دارد فوراً چیزهای مضر را از دهان بیرون می ریزد، مثل این که بین ده بادام شیرین هرگاه یک بادام تلخ جوید، فوراً آن را از دهان خارج می کند.

دو- حس شامه: خاصیت آن بوئیدن و آلت خارجی آن مخاط داخل بینی است. شامه ارتباط زیادی با فکر دارد و علت آن است که آلت آنها به هم نزدیک است و مؤید آن اصطلاحی است که از قدیم در افواه مانده که می گوید: «فلان کس شامه اش قوی است» یعنی هوش و فکر او قدرت دارد. شباهت لفظ دماغ به معنی بینی و دماغ به معنی مغز به همین مناسبت بوده است.

این حس، نیز مانند ذائقه راهنمای انسان در قبول مواد مفید برای بدن است که از چیزهای بدبو اجتناب می کند و در نتیجه از خوردن مواد گندیده و فاسد که تغییر بو داده و امثال آن مصون می ماند.

سه- حس ناطقه: خاصیت آن حرف زدن و آلت خارجی آن زبان و لبها و گلو است. این حس در حیوانات نیز کم و بیش وجود دارد مانند گربه که اگر نوع صدایش را با میکروفون ضبط و بعداً مقایسه نمایند، خواهند دید که انواع اصوات مختلف از خود بیرون می آورد و به وسیله این صداها با یکدیگر ارتباط گوناگون حاصل می کنند، اطفال خود را صدا می زنند و آن ها در هر کجا باشند، در اثر این صدا گرد مادر جمع می شوند و این قبیل چیزها که آتیه نزدیک حقیقت موضوع را روشن خواهد کرد.

چهار- حس شنوائی: اثر آن شنیدن و آلت خارجی آن گوش است. در اثر فساد و ضایع شدن محل این حس در مغز، قوه شنیدن مختل شده و انسان از دریافت اصوات محروم می ماند. گوش چنان که علما یافته اند، اصوات معینی را می شنود و صداهای خیلی ضعیف و خیلی قوی را نمی تواند درک کند. گوش نمی تواند اصواتی را که ارتعاش آنها در ثانیه کمتر از سی و بیشتر از بیست هزار بار باشد بشنود. به همین لحاظ صدای ضعیف مثل صدای مورچه و صدای قوی مثل گردش زمین را درک نمی کند. دلیل آن را علمای طبیعی یافته اند و به بحث آن احتیاج نیست.

پنج- حس بینائی: اثر آن دیدن و محل آن چشم است. چون باصره از دسته حواس آشکار است و علما هم در مطالب آن بحث کافی کرده اند، فعلاً شرح بیشتری درباره آن جایز نمی داند.

شش- حس لامسه: اثر آن احساس نرمی، خشونت و حرارت و سردی است و محل آن تمام سطح پوست خصوصاً نوک انگشتان دست است.

هفت- حس شهوت: اثر آن تحریک انسان به انجام کارهای اساسی زندگی است. مانند عمل تناسلی، خوردن و آشامیدن و غیره. لذت، فرعی از این حس است. نشاط و شادابی نیز از تجلیات آن است. لذت، همان نیروئی است که انسان را تحریک می کند که بدنبال چیزهائی که در حدود معین و مشخص برای بدن لازم است، برود. لذت، کنترل طبیعی هم دارد که اگر افراط شود چون برای بدن مضر است، خود به خود خاموش می شود. چنانکه هر لذتی وقتی ادامه پیدا کند، اثر فرحبخش آن از بین می رود، به علت این که

فایده آن نیز از بین رفته است. نشاط نیز چنان اثری دارد. محل تظاهر این حس، قسمت‌های مختلف بدن است مانند دهان، چشم، گوش، لب، آلات تناسلی و غیره. تفریح از شقوق حس شهوت و برای رفع خستگی بدنی است.

دسته دوم- حواس پنهان

(حس عشق و محبت و جذب- حس مغناطیس- حس شناسایی به عالم لایتناهی- حس تفکر- حس تخیل- حس اراده و اختیار- حس قدرت توانایی و اجراء- حس وجدان و مسئولیت- حس حافظه- حس الهام- حس روشن بینی- حس تعادل- حس عکس العمل و دفاع- حس خستگی خواب و رؤیا)

یک- حس عشق و محبت و جاذبه: علائم و آثار آن جلب و کشش به سوی یکدیگر است. نشانه آن قلب است، مثل این که چیزی را دوست می دارید، ابتدا در مغز وارد می شود، سپس در قلب خود آن را احساس می کنید. چنان که گویند قلباً احساس کردم. یا این که عزیز را در اصطلاح دل‌بند و دلبر و غیره گویند. (دل در فارسی به معنای قلب است) این حس نسبت به هر چیز تظاهر نماید، اسم مختلف پیدا می کند.

اگر عشق به پروردگار باشد آن را ایمان، عشق به خدا گویند. حد وسط آن عبادت معتدل و نقصان آن موجب بی ایمانی و گمراهی و حد افراط آن، فوق طاقت بشر و ایجاد جنون ایمانی است (مانند آنکه برخی از موحدین افراطی دچار این موضوع شده اند).

اگر نسبت به پدر و مادر و اولاد و زن و شوهر و خویشاوند باشد، آن را عشق نسبی و سببی خوانند. حد وسط آن موجب چرخیدن زندگی اجتماعی، نقصان آن موجب بهم پاشیدن خانواده و افراط در آن سبب بازماندن از توجه به مبدأ و اعمال معنوی و اجتماعی و سایر امور واجبه است. انس و الفت که انسان به اشخاص پیدا می کند، فرعی از عشق است که در اثر تماس و جذب بوجود می آید و حد افراط و تفریط و معتدلی دارد، در حدود آنچه راجع به حس خویشاوندی گفته شد. از این دسته است عشق به علم و دانش که شخص را به دنبال آموختن معلوم و شکافتن مجهول وادار می کند. حد وسط آن، مستحسن و نقصان آن، موجب نادانی و محرومیت و افراط در آن، باعث بازماندن از زندگانی معتدله است.

دیگر، عشق به جاه و مقام است که آن را حب جاه یا ریاست طلبی نامند و انواع و اقسام دارد و معتدل آن خوب است که شخص را به کار و کوشش تحریک می کند و اگر بیش از حد باشد، باعث گمراهی و اگر کمتر از اندازه باشد، موجب بازماندن از زندگانی دنیایی است.

همچنین حس عشق به مادیات است که حد وسط آن باعث تحریک به کار و کوشش و ادامه زندگی اجتماعی و افراط در آن موجب ایجاد خست و لثامت و این قبیل صفات و نقصان آن باعث تحریک به قلندری و درویشی و انزوا و رهبانیت و باز ماندن از زندگانی است.

حس ارتباط پیدا کردن با هم و تجمع و اتحاد و غیره همگی، فرع حس عشق است.

کشش افراد به سوی یکدیگر از فروغ این حس است.

یکی از شقوق عشق، خواستن و میل است که اثر آن تمایل به چیزهای مختلفی است که انسان به آن احتیاج دارد، مانند اشتها و گرسنگی، تشنگی، تفریح طلبی، تجمل خواهی، نظم دوستی و این قبیل که بسیار است. رقابت از فروغ این حس است که البته باید تعادل آن محفوظ شود و به حدی که موجب ضرر خود یا دیگران شود، نرسد. حسد نیز از مشتقات آن است.

این نمونه ها که گفته شد منبأ مثال بود و الافروع و شقوق آن بسیار است.

عشق: اصل تمامی موجودات و مرجع تمام عوامل عشق است. (فلاسفه مسیحی)

دو- حس مغناطیس: محل معینی در مغز دارد و مانند سایر حواس قابل پرورش است. این حس به وسیله روح و پریسپری انجام می گیرد. اثر آن نفوذ و جذب است مانند نفوذی که بزرگان به زیردستان دارند. برخی اشخاص دارای حس مغناطیس قوی بوده اند که آن را توفیق نامند، مثل ناپلئون و غیره. این اشخاص خود به خود نفوذ و جذب در قلوب داشته اند و علت آن است که آلت حس مغناطیس آنها بزرگ بوده است. پیامبران و راهنمایان حد اعلائی تکامل ظرفیت حس مزبور را دارا بوده اند.

عمل مانیسم و پرورش قوای مغناطیسی بدن مربوط به این حس است و به وسیله همان است که می توان به دیگری نفوذ نمود. چنان که گفته شد، هرگاه این حس را با تمرین تقویت نمایند، شخص دارای قدرت مغناطیسی می شود که آن را مغناطیس شخصی خوانند. وسیله انجام آن چشم است. دست نیز می تواند ناقل سیاله مغناطیسی شود که نام آن را پاس و سیاله پریسپری و روحی گویند. اصولاً مغناطیس از تراوشات روح و پریسپری است.

از آثار این حس آن است که پس از پرورش و تقویتش، می توان به وسیله جریان دادن سیاله، برخی امراض را معالجه کرد. چنان که اطبائی بوده اند که این عمل را انجام می داده اند. مانند مسمر اطریشی.

آثار و علائم آن وسط بینی بالای ابرو (از داخل) است به همین لحاظ وقتی می خواهند، کسی را خواب کنند، به همین نقطه از چهره اش خیره می شوند.

سه- حس شناسایی به عالم لایتناهی «یا حس خداشناسی و دین خواهی»: علامت آن توجه و ایمان به یزدان و علاقه مندی به امور دیانت است، در هر بشری کم و بیش هست و وقتی پرورش داده شد، انسان را به تقوی و خداپرستی نزدیک می سازد. چون این حس در هر بشری وجود دارد، اگر درست هدایت نشود، ممکن است از راههای دیگری بروز نماید. چنان که بت پرستی از حس دین خواهی است و حتی ممکن است، شخص هر نوع دین و خداپرستی را انکار نماید، ولی حس دین خواهی او به صورت عقیده به خرافات جلوه کند. روی همین اصل شیادان گاهی از این حس بشر استفاده نموده و آن ها را به راه گمراهی سوق داده اند. اتفاق می افتد که این حس، در جامعه بسیار ضعیف گردد.

علامت وجود آن، این است که در مواقع سختی و تنگی و فشار، بشر خود به خود به طرف خدا می رود. توجه و رابطه روحی که در هرگونه عبادات اعم از هر دین و مذهب و مسلک و اعتقاد و روشی انجام می گیرد، از این حس نشات می گیرد.

حضرت عیسی علیه السلام به امر و مشیت الهی حس مغناطیس خیلی قوی داشت که به وسیله آن بیماران را معالجه می کرد.

حضرت موسی علیه السلام حس قدرت و تواناییش قوی بود و می توانست افراد را به خوبی اداره نماید.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز دارای حواس قوی و برجسته ای بود، به همین دلیل کارهای بزرگ از آن حضرت به ظهور رسید و نفوذ فوق العاده در اطرافیان خود داشت.

چهار- حس تفکر: این حس برای حل کردن مشکلات و تجزیه و تحلیل اتفاقات و سنجش امور زندگی است. به طور خلاصه زندگانی انسان بر روی آن بنا شده و بدون آن، آدمی قادر به حیات منظم و صحیح نخواهد بود.

اختراع، به وسیله این حس به کمک حس الهام و حس تخیل انجام می شود. این حس نیز حد وسط دارد و نقص آن باعث اختلال امور و افراط آن باعث جنون و بازماندن از اعمال زندگی و از کار افتادن اراده است.

شعور و درک و استنباط جزء حس تفکر است، منتها خیلی به سرعت انجام می گیرد و اگر سابقاً تفاوتی بین تفکر و ادراک قائل می شدند، روی اصل همین سرعت است. ولی سرعت را که در نظر نگیریم، درک همان تفکر است.

بدیهی است که حافظه هم به ادراک کمک بسیار می کند، مثل اینکه رنگهای مختلف و سایر عوارض را به کمک حافظه می فهمیم.

قضاوت و داوری نیز جزء این حس است. این که گاهی قضاوت را امر وجدانی خوانند، چنین است که در قضاوت ابتدا تفکر موضوع را می سنجد و بررسی می کند، هرگاه شخص طبق داوری خرد رأی دهد، او را شخص باوجدان خوانند و اگر بر خلاف آنچه به فکرش می رسد، رأی دهد، بی وجدان است. بدین ترتیب خود قضاوت از حس تفکر سرچشمه می گیرد و رأی دادن از عملیات حس وجدان است.

غرور و تکبر عبارت است از به کار نینداختن حس تفکر یا خراب و ناقص بودن آن.

آلت داخلی تفکر در پشت پیشانی است و نشانه آن، این است که در حال فکر، ابرو و پیشانی را جمع می کنند. نشانه دیگر، آن است که در حین خشم یا دفاع ابروها را درهم می کشند تا از فکر استمداد کنند. علامت دیگر، دست گذاردن روی پیشانی در حال فکر است.

علم بر سه نوع است: علم اکتسابی - علم استنباطی - علم لدنی. علم اکتسابی مربوط به حافظه است و علم لدنی مربوط به الهام است ولی علم استنباطی که قیاس و استقراء از شعبات آن است، مربوط به حس تفکر به کمک حس روشن بینی است. قیاس، پی بردن به امور از کلیات به جزئیات یا امور متشابه است و استقراء، پی بردن از جزء به کل است. سایر انواع علم ها در حس مربوطه شرح داده می شود.

سیاست و تدبیر و دروغ و خدعه که عاقبت و نتیجه کار را در نظر می گیرند و در واقع وسایل چاره جویی بشمار می روند، جزء این حس هستند.

در فکر ما یک احتیاجی است به وجود خدا و این احتیاج غیر قابل مقاومت است. اگر این مسئله هیچ باشد پس باید گفت که عقل ما و تمایلات عالی وجود ما و تمام معلومات ما و تجربیات حسی ما جز اموری واهی و بدون ارزش متصور نخواهد بود. « ممانتو دائره المعارفی لاروس »

وجود حس دینی بشر دلیل وجود خداست (نوئل کانت)

انتقال حس دینی از فردی به فرد دیگر، دلیل وجود این حس و وجود خدا است. (اینشتین)

پنج - حس تخیل: اثر آن تجسم چیزهایی است که در مقابل انسان نیست و بدون در نظر داشتن زمان و مکان و بعد در مخیله خود مجسم می نماید. مرکز آن در مغز است و تظاهر آن به وسیله اعصاب می باشد. به همین لحاظ وقتی که خیال قوت گیرد، می گویند اعصاب ضعیف شده است.

قوه تخیل هم واقعیات را در نظر مجسم می کند و هم امور غیر واقع را، چنان که شکل دیو را که تا کنون ندیده ولی پیش خود فرض می کند. در این صورت آن را در اصطلاح فلسفه قدیم، اختراع گویند. ولی باید دانست که اختراع از ترکیب امور سابقه دار به وجود می آید. اختراعات از این حس کمک زیاد می گیرند، چنان که مخترع قبلاً چیزی را که در نظر دارد، در خیال مجسم می نماید. اگر خیال نباشد، جز آن چه با چشم دیده می شود، در فکر انسان وارد نمی شود. در حالی که قوه تخیل دائماً امور غایب یا اختراعی را که لازم دارد، برای او می سازد و مجسم می کند.

فی المثل حشیش ممکن است، حس تفکر را ضعیف کرده و به حس بینائی نیز لطماتی وارد سازد ولی حس خیال را وسعت دهد و مناظر غیر واقعی در پیش انسان مجسم کند، مثل اینکه کاسه آبی را دریا ببیند. همین طور است مشروب و مسکرات و مخدرات. اینکه مردم گویند خیالش قوت گرفت، یعنی به حس خیال توجه یافت و حس تفکر ضعیف گردید. گمان و وهم نیز جزء این حس است. اطفال از چیزهای غیرواقع مثل دیو و غیره می ترسند و این همانا تجسم خیال است که گاه ممکن است، چنان قوت گیرد که یک امر را به طور واضح در نظر شخص مجسم نماید. انتحار در اثر قوه تخیل صورت عمل به خود می گیرد. مالیخولیا نیز جنبه افراطی حس تخیل است.

اصل اعتقاد به ارباب انواع در اثر ملکه توجه به مبادی حیات است. (Taylor تایلور)

به عقیده اسپنسر عقیده به خایان جزء وجود خمیره بشر است و نتیجه سیر تاریخی پرستش است.

حس دینی انعکاس صحیحی از وجود عالم عظیم و سرمدی و عمیق و بی انتها است که اطراف انسان را فراگرفته. (محمود عقاد)

حس عشق به خدا در اشخاص به منزله حس جنسی در حال تکامل و شور و حرارت است. (فروید)

عقیده به دین دو ریشه دارد، یکی فایده جامعه و دیگر فایده فردی. (هانری برگسون)
انسان از ادوار اولیه احساس زیبایی و سحر حیات را کرده و معتقد بود. (مارکس مولر)

شش - حس اراده و اختیار: اثر آن اقدام به تمام اعمال زندگی است و اگر شخص فاقد آن شود نمی تواند، هیچ تصمیمی بگیرد. حس اختیار همان قدرتی است که در حین تردید و واقع شدن در مقابل دو امر متضاد یکی را عمل می کند در حالی که قادر به عمل کردن دیگری هم هست. نبودن این حس را جبر می گویند.

حکمای استقرائی از قبیل هابز Hobbes و گاساندی Gassendi به دکارت که می گوید: "در فکر ما «وجود کامل» هست و همین امر دلیل بر این است که وجود کاملی این فکر را در ما آفریده) ایراد کرده می گویند:
الف- چون فکر بشر محدود است نمی تواند لایشرط را فرض کند.

ب- این فکر در بشر جزئی از اندیشه است که با تخیل حدودی را که تجربه به او نشان می دهد از بین می برد.
دکارت پاسخ می دهد: یک- اگر یک فکر محدود، نمی تواند خدای نامحدود را بفهمد و به آن محیط شود ولی می تواند مثل یک کوه با آن تماس گیرد و آن را لمس کند و همین کافی است که بفهمد وجود دارد و این مسئله را به خوبی درک می کند هر چند خود، غیر کامل باشد.

دو- جزء بدیهیات است که باید در علت لافل به اندازه معلول حقیقت موجود باشد، دیگر این که آنچه کاملتر است و در خود حقیقت بیشتری دارد نمی تواند وابسته به چیز غیر کاملتر از خود باشد.

هفت - حس قدرت و توانائی و اجراء: اثر آن اقدام به اعمال بدنی است که اگر شخص فاقد آن شود، نمی تواند، کاری انجام دهد هرچند دارای اراده باشد. حس قدرت، قوه اجرائی انسان است.

ترتیب عمل این است که اول تفکر سنجش می کند، بعد اراده تصمیم می گیرد، سپس قدرت اجرا می نماید. حس قدرت محللای مختلف دارد و تقریباً در تمام بدن تراوش می کند. بنابراین بیشتر اعمال بدنی، فرع حس قدرت است. بنا به مراتب فوق، این حس به ما اعلام می دارد، قادر است اداره کننده جمیع امورات فردی انسان و خانوادگی و غیر آن باشد. چه این گونه اعمال از مختصات حس قدرت است و بس.

هشت - حس وجدان و مسئولیت: اثر آن نگهداری تعادل اخلاقی و وادار کردن اشخاص، به انجام عمل خوب و دور نگاهداشتن از بدی است. این حس قبل از عمل و در حین عمل و بعد از عمل، از انجام کار بد، نهی و ملامت و به انجام عمل خوب تشویق و تقدیر می کند.

قبل از انجام عمل، با صدای رسا ابلاغ می کند که به این کار مبادرت مکن، زیرا عاقبت پشیمانی خواهی کشید. در حین عمل نصیحت می کند که ای عزیز تا دیر نشده بازگرد و شخص را سرزنش می نماید. پس از انجام پشیمانی بار می آورد، که دیگر تیر از کمان گذشته و پشیمانی سودی ندارد، ولی در آتیه این گونه اعمال تکرار نشود.

صفات خوب مانند راستگوئی، مهربانی، انفاق، ترحم، دستگیری و غیره جزء این حس است. حجب و حیا از آثار فعاله این حس قبل از انجام عمل و خجالت از آثار آن بعد از ارتکاب عمل می باشد.

آلودگی به صفات بد، مثل مردم آزاری، مال مردم خوری دلیل نقص همین حس است. فضیلت، عبارت از پیروی وجدان است. پرهیزکاری نیز خودداری از اعمالی است که وجدان آن را نهی می کند، خواه مادی، خواه معنوی.

ابن سینا می گوید بعضی مردم تنها اهل فکر و اصحاب فکرتند؛ بعضی دیگر بجای فکر از حدس و الهام استفاده می کنند و بعضی دیگر تمام علمشان حدس و الهام است و آنها پیامبرانند.
فارابی علم فلاسفه را از این سنخ علم محکم تر و راسخ تر و دورتر از خیال می داند.

نه- **حس حافظه:** اثر آن بایگانی مطالب و بیرون آوردن آن ها، در موقع لزوم است. عادت که یکی از مباحث بزرگ روانشناسی است و انسان اغلب اعمال شبانه روزی خود را بر حسب آن انجام می دهد جزء حافظه است، یعنی تکرار اعمال در حافظه، ایجاد عادت می نماید.

ادب، جزء آداب و رسوم و آن هم اموری است که در حافظه نگاهداری می شود. چنان که قبلاً گفتیم (در مبحث تفکر) علم بر سه نوع است: اکتسابی، استنباطی، لدنی. علم اکتسابی که از راه تحصیل بدست می آید، به کمک حس حافظه انجام می شود، زیرا معلومات سابقه دار را در حافظه بایگانی می کند.

تبلیغ و نصیحت و تلقین جزء حافظه است، زیرا تکرار یک موضوع، اثری در حافظه شخص می گذارد که او را به عمل وادار می کند. اسامی و قراردادهای امور نسبی از قبیل نام ها و غیره همگی جزء حافظه است. تداعی معانی جزء حافظه است و آن این است که در اثر تذکر مطلبی، سوابق و نظایر آن و آنچه بدان مربوط است به خاطر می آید.

هنر عبارت است از مجموع اشکالی که در حافظه هنرمند نقش بسته که عملی را طبق آن اشکال مکمل انجام می دهد و البته تمرین دست به او کمک می کند.

ذهن و هوش و ذکاوت که در اصطلاح گویند، حاضر بودن حافظه است.

حافظه، خاصیتی دارد که وقتی وظیفه معینی را به او سپردند، در سر موقعی که لازم است آن را انجام می دهد، مثل ساعت شماتپه که کوک کنند. روی همین اصل است که عادت پیدا می شود و انسان به اوقات غذا و خواب و سایر کارهای زندگی در سر ساعت معین عادت می کند. بارها اتفاق افتاده که انسان شب تصمیم می گیرد که صبح سر ساعت معین برخیزد، درست همان موقع برخاسته. علت آن است که موضوع را به حافظه سپرده است. پس اگر انسان درست توجه داشته باشد با چنین دستگاه کاملی که در بدن هست از انجام وظایف روزانه خود کمتر غفلت می کند. بنابراین یکی از منابع بزرگ غفلتها عدم توجه به حافظه است.

به عقیده ریبو Ribot تمام خاطره ها در مغز باقی می ماند.

به عقیده برگسون خاطره ها غیر مادی هستند و در وجدان مغفول وارد می شوند.

به عقیده هوفدینک Hoffding حافظه را باید حادثه معرفت النفسی اصلی دانست.

روح همانا حافظه است (سن اگوستن)

ده- **حس الهام:** اثر آن اطلاع از چیزی است که خارج از وجود شخص به او می رسد. اغلب اختراعات به وسیله این حس انجام می شود. حس الهام در مردم کم و بیش عمل می کند. علامت آن این است که مطلبی را می یابند و می گویند، به فکر آمد. اینها همه علامت الهام است.

باید این حس در همه ورزیده شود تا حقایق عالی بر آنها بتابد. اشخاص ناشنوا که همه چیز را به وسیله اشاره می فهمند، از حس الهام خود کمک می گیرند.

مثال الهام: در یک محفلی شخصی را می بینید و علاقه به او پیدا می کنید. او هم بدون این که اظهار کرده باشد، به شما علاقه مند می شود. این خاصیت تلپاتی و انتقال فکر است که جزء الهام می باشد و یک رابطه روحی است که علاقه را یک طرف فرستاده و طرف دیگر قبول کرده است، بدون این که با هم صحبتی کنند.

سابقاً این امر را رابطه ارواح می دانستند و به استناد: "الارواح جنود مجنده" (روانها ارتشهای دسته دسته هستند) آشنایی در این عالم را به علت آشنایی سابق روحی می پنداشتند، ولی حقیقت این است که این طور رابطه بین ارواح برقرار می شود. خصوصاً این موضوع در مقالات بین ذکور و اثاث (که دو قطب مقابل هستند) بیشتر صدق می کند.

فرق بین الهام و تفکر این است که در مورد تفکر، موضوعی را دنبال می‌کنند تا به نیروی حس تفکر آن را دریابند، در صورتی که الهام خود به خود و بغتاً مطلبی را در فکر القاء می‌کند و ای بسا مدتها دنبال چیزی جستجو کرده، تفکر نموده و نتیجه نگرفته اما در یک لحظه آن را بدون تفکر درمی‌یابد که در اصطلاح گویند، به فکر رسید. این چیست؟ آیا غیر از الهام است؟

این جز نمونه ناچیزی نیست. اگر حس الهام را ورزش دهند، نتایج درخشان خواهند گرفت. چنان که در حس تفکر و حس حافظه گفتم، علم بر سه نوع است: اکتسابی - استنباطی - لدنی. علم لدنی محتاج تحصیل و قیاس و استقراء نیست و مربوط به حس الهام است، مثل اینکه اشخاصی هستند که بدون تحصیل اختراعی کرده یا کشفیات و مطالب علمی بزرگ آورده اند. این عمل را در اصطلاح، نبوغ بشر خوانند. اولیاء و انبیاء به امر و مشیت الهی از این حس استفاده می‌کنند.

ابن رشد می‌گوید: فلسفه نوعی از وحی و الهام عقل فعال است.

حس دینی همان الهام با کشفی است که رابطه بین انسانها و قوه خلقت است که جنبش حیات بخش نامیده می‌شود. (برگسون)

من معتقدم بزودی قسمت مهمی از تلپاتی در ردیف حقایق قرار می‌گیرد. (ویلیام ماک دو گال)

اگر درصدد انکار تلپاتی برآییم، در مقابل تظاهر زیادی که در این باره ظهور می‌کند، سرگردان خواهیم بود. (دکتر ت.و. میچل)

اوپتون سنکлер عالم مادی عمل تلپاتی را با زنش انجام می‌داد و در ۱۹۰ تجربه ۲۳ تجربه را با موفقیت کامل طی نمود.

هیرون پادشاه سیراکوز دستور داده بود تاجی از طلا و نقره برایش بسازند. وقتی تاج حاضر شد، شاه مشکوک گردید که عیار طلا شاید کمتر از میزان مقرر باشد و راهی برای فهمیدن آن نبود زیرا نمی‌توانستند، تاج را که خیلی ظریف ساخته شده بود، خراب کنند.

موضوع را به ارشمیدس دانشمند مشهور رجوع کرد. او مدتها در پی کشف راهی بود که این معما را حل کند، ولی موفق نشد. روزی در خزینه حمام ملاحظه کرد که وزن بدن در میان آب کسر می‌شود. فوراً برقی به کله اش زد و راه یافتن معما را پیدا کرد و قانون فشار آب را به نسبت هم وزن آب تغییر داده شده توسط اجسام یافت و از شدت خوشحالی لخت از حمام بیرون دویده و فریاد می‌زد: یافتم یافتم.

آیا این جز الهام چیزی هست؟

یازده- حس روشن بینی: اثر آن ادراک مطالبی است که خارج از چشم دیده می‌شود و محل آن بالای منخرین در پشت کره چشم واقع است. مثال: حس می‌کنی، دوست بیمار است بدون اینکه خبر داشته باشی. بعد می‌روی، می‌بینی هست.

مثال دیگر: انسان شخصی را بدون آشنایی قبلی می‌بیند و در نظر او جالب توجه واقع می‌گردد و بعداً در زندگی اتفاقی می‌افتد که با او مربوط می‌شود (هرکس نظایر آن را در زندگی دیده است) این خاصیت روشن بینی است.

مثال دیگر: برخی تجار نسبت به فروش بعضی اجناس و بعضی صاحبان مزروعات حس روشن بینی به حدی دارند که اغلب نتایج درخشان می‌گیرند.

مثال دیگر: در موقع صحبت بدون علم و تفکر چیزی می‌گویی، بعد می‌بینی، درست درآمد.

مثال دیگر: دو نفر صحبت می‌کنند و هر دو یک مطلب و یک عبارت را با هم می‌گویند و آن را ارتباط قلبی نام نهاده و گفته اند: القلب یهدی الی القلب (یعنی دل به دل میل و توجه می‌کند) توارد فکر هم از همین قبیل و همه این‌ها از اعمال حس مخصوص روشن بینی به شمار می‌رود.

این که گاهی انسان وقایعی را قبل از وقوع حس می‌کند و مخصوصاً اتفاقات ناگوار را از پیش احساس می‌نماید و در اصطلاح می‌گویند «دلم شور می‌زند» و این مطلب گاه به صورت حقیقت در می‌آید. در واقع پرتوی از حس روشن بینی است، روی همین اصل است که گاه اشخاص مرگ خود را قبلاً حس می‌کنند. مثالی که می‌گوید: «آمد به سرم از هر آنچه می‌ترسیدم» ناظر به همین مطلب است.

شواهد و امثال دیگر و نمونه‌های این موضوع خیلی زیاد است که در این مختصر جای بحث آن نیست. اما اصل مطلب و حقیقت آن در اینجا بیان گردید. این مثالها همه، تجلیات حس روشن بینی است و هر کسی در زندگی خود، آن را امتحان کرده است.

جیمس وات James Watt جوانی بود با هوش. روزی ملاحظه کرد که در قوری آب جوش که مادرش برای تهیه چای روی آتش گذاشته در اثر بخاری که از آب برمی خیزد، حرکت می کند. همین موضوع فکر او را برانگیخت و دیگ بخار و اصل تحرک ماشینها را به وسیله بخار یافت. این نوع الهام است که در اثر آن اختراعات و کشفیاتی بوجود آمده است.

گالتن Galton تجربیاتی به عمل آورده و اظهار می دارد که با کمال تعجب مشاهده کردم که افراد بی سواد و تعلیم نیافته گاه دارای یک عطیه حقیقی قوه باصره معنوی هستند که بسیاری از دانشمندان فاقد آن می باشند.

از شما می پرسم: این امر جز قوت حس روشن بینی یا الهام است؟

پیش بینی و مآل اندیشی که در علم اخلاق گویند، کمک گرفتن از این حس است کما اینکه کسی که می خواهد خیلی دقت و پیش بینی نماید، پلک چشمها را تنگ و نگاهی دقیق می کند که مطلب را دریابد. موضوع آن است که می خواهد، از حس روشن بینی که محل آن در پشت کره چشم واقع است، استمداد کند.

در حس تفکر و حس حافظه و حس الهام سه نوع علم اکتسابی، استنباطی و لدنی را شرح دادیم. در این جا لازم است، گفته شود که منبع علم استنباطی که به کمک حس تفکر انجام می شود، در واقع روشن بینی است و حس تفکر به آن کمک می دهد. اینکه گاهی تراوشات علمی از اشخاص کم سواد دیده شده، به کمک حس روشن بینی (یا الهام) انجام یافته است.

نشانه حس روشن بینی آن است که وقتی به چیزی مثل پنجره خیره شوی، بعد چشم را ببندی تا چند ثانیه آن پنجره را با پلک های بسته با جزئی تفاوت خواهی دید و این همان اثری است که در پشت چشم باقی گذارده است^۱.

این حس حالا هم کم و بیش در میان مردم وجود دارد ولی چون قاعده آن را در دست نمی دارند، حمل بر تصادف می کنند و به وجه احسن نمی توانند از آن نتیجه بگیرند. البته چنانچه آن را ورزش دهند و توجه بیشتر به آن معطوف گردد، نتایج بهتر و مطلوب تری گرفته خواهد شد. بعد چهارم قراردادی و اصطلاحی از آنجا سرچشمه می گیرد، چنان که در جای دیگر این کتاب به تفصیل شرح داده شده است. دلیل اینکه قوه باصره و روشن بینی جدا است، این است که بعضی نابینایان از روشن بینی استفاده می کنند.

همه این ها قوای روحی است (همان روحی که مادیون، ماده رقیق بی وزن می خوانند و با آن چه ما می گوئیم در اسم تفاوت دارد و اصل مطلب یکی است). علمای طبیعی می گویند، خفاش چشم ندارد و این که شبها به سرعت زیاد گردش می کند و هرگز با موانع و دیوارها برخورد نمی نمایند، حسی است شبیه حس رادار. گوئیم اگر چنین باشد، همان حس روشن بینی است.

گفته اند:

به غمزه مسئله آموز صد مدرس شد
کتب خانه هفت ملت بشست

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت
یتیمی که ناخوانده قرآن درست

این اشاره ها در مورد علم لدنی بوده است.

روزی ابوعلی سینای مشهور در شهری ملاحظه کرد که کسی بساطی پهن کرده و ادعای طبابت می کند و عده ای در اطراف او جمع شده اند. زنی آمد و شیشه ای به او داد که از روی معاینه ادرار مرضش تشخیص دهد. آن مرد به محض دیدن او گفت، تو در فلان قسمت شهر در محله کلیمیا سکنی داری و امروز ماست خورده ای و فلان مرض داری. زن با تعجب حرف او را تصدیق کرد. هرکسی که نزد او می آمد، از این گونه سخنان رد و بدل می شد که باعث تعجب خلق می گردید.

وقتی که شب فرا رسید و بساط جمع شد، ابوعلی سینا به نزد آن مرد رفت و پرسید که سر این درستگویی تو چیست؟ آن شخص ابوعلی را به منزلش برد و پس از لختی گفتگو به او گفت: که آیا تو ابوعلی سینا نیستی؟ پس از اصرار برای دانشمند بزرگ شرح داد

^۱ وقتی مدتی به یک پنجره خیره شوید و بعد چشمان خود را ببندید رنگ تصویر آن شیئی را برعکس واقع خواهید دید یعنی آنچه سفید بود سیاه و آنچه سیاه بود سفید نشان داده میشود. این موضوع یک علت بصری «پتیک» دارد که فعلاً جای بحث آن نیست (چاپ سوم ۱۳۴۷)

که این مراتب را از روی قرائن کوچکی مثلاً از وضع لباس آن زن فهمید، یهودیه است. بنابر این در محله کلیمی ها مسکن دارد و در گوشه آستینش قطره ای ماست دید، گفت ماست خورده ای و از اینکه ابوعلی سینا به کتاب قانون که در منزل آن شخص بود فوراً شناسائی پیدا کرد، فهمید که جز مؤلف قانون، کسی دیگر چنین آشنائی به کتاب مزبور ندارد. این داستان که در چند کتاب تاریخی نقل شده مؤید حس روشن بینی است.

دوازده- حس تعادل: اثر آن نگاه داشتن حد وسط در کلیه امور مادی و معنوی است. استقامت بدن در حین ایستادن و راه رفتن و سایر حرکات با این حس انجام می شود. رعایت حد وسط در امور مادی نیز از فروغ این حس است. جمال دوستی و علاقه به زیبایی نیز از فروغ حس تعادل است، زیرا زیبایی به معنی تعادل و تناسب اجزاء با یکدیگر است.

سیزده- حس عکس العمل و دفاع: اثر آن اقدام در موقع خطر یا انجام امری در قبال پیش آمدها است. عمل به آن بدون تفکر انجام می شود چنان که دست به آتش نزدیک کنند، خود به خود کشیده می شود.

صبر جزء این حس است و یک قوه دفاعی منفی است که در پیش آمدها اتخاذ شده.

خشم عکس العمل این حس است و دفاع شدید و قوی می باشد. استقامت و پایداری هم مثل صبر جزء مدافعات منفی است.^۲

شهامت و شجاعت نیز از فروغ آن است که شخص برای دفاع از خود بدان متوسل می شود.

انتقام و کینه هم جزء همین حس است.

یک نکته که شایان توجه و تذکر می باشد آن است که حس انتقام نه تنها نسبت به غیر عمل می کند، بلکه نسبت به خود شخص هم عمل می نماید. چنان که هرگاه کسی کار بدی انجام داد، خود او بدون اینکه بداند، بلائی برای خود تهیه می کند و به این لحاظ است که دیده می شود، انسان اغلب در مدت کوتاهی پاداش خیر یا جزای عمل خود را می گیرد. این انتقام بدون اراده شخص و در واقع به جبر انجام می گیرد. مردم این موضوع را تا حدی حس کرده اند ولی قواعد آن را نمی دانستند. این مطلب در ادبیات تمام دنیا کم و بیش منعکس است و در ادبیات فارسی از آن بسیار یاد کرده اند.

بنابر این باید دانست که بدون تردید حس انتقام شخصی وجود دارد و دیر یا زود حتماً انتقام مزبور عملی می شود و علامت آن این است که هرگاه کسی عمل زشتی مرتکب شود، تا مجازات آن را نبیند، آرام نخواهد شد و روی همین اصل است که دیده شده مجرمین از شدت ناراحتی که بعد از عمل در خود حس می کنند، با خواهش و التماس، تقاضای مجازات خود را می نمایند.

اینک باید دنیا این اصل را متوجه شود که حس انتقام شخصی نسبت به خود نیز وجود دارد و جزء حواس عکس العملی است.

غم نیز شعبه ای از دفاع است که حصول آن انسان را وادار می کند که برای کارها، چاره جویی کند و وضع دفاعی پیش گیرد. در واقع گرفتاریها، فشارها، ناملایمات و انواع و اقسام صدماتی که در زندگی انسان روی می آورد و همه در اثر کارهای خلافی است که ما در زندگی کرده ایم و دیدن این ناملایمات عمل «حس عکس العملی» است که می خواهد آن آثار را از بین ببرد و ما را اصلاح و تأدیب گرداند و به همین لحاظ است که پس از ناراحتی و فشار، انسان فرح و انبساط در خود احساس می نماید. چنان که قرآن فرماید: "فان مع العسر يسرا ثم ان مع العسر يسرا" "همانا که به همراه سختی آسانی است."

بطور خلاصه فشار غم به طور آشکار این است که پس از پریشانی انسان به فکر تقلا و چاره جوئی می افتد و اثر پنهان آن همان عکس العمل انتقام شخصی است که بیان گردید.

امیدواری نیز جزء همین حس است و برای آماده کردن شخص به مقابله و مقاومت با پیش آمدهای زندگی بکار می رود. اثر آن این است که شخص پس از اتفاقات نامساعد نیز، فعالیت را از دست نمی دهد.

^۲ راجع به صبر و مقام عظیم آن و اهمیت صبر در عالم در سالنامه نور دانش ۱۳۴۵ «قسمت سرمقاله» و در کتاب دینامیسم آفرینش «صفحه ۵۲۰» صحبت شده. بدانجا رجوع فرمائید «چاپ سوم ۱۳۴۷»

ترس نیز جزء این حس است که در موقع نداشتن وسیله دفاعی، شخص را وادار به فرار می کند. که فرار خود یکی از وسایل دفاعی است.

چهارده- حس خستگی، خواب و رؤیا: اثر آن وادار کردن انسان به استراحت جسمانی است. محل تظاهر آن تمام بدن خصوصاً اعصاب است که خستگی در آنها پیدا می شود. در سنگینی چشم اثر زیاد دارد.

تنبلی از حس خستگی است (هرچند ممکن است در اثر نبودن سلامت در سایر اعضا نیز بوجود آید)

تفریح- از شقوق حس شهوت و برای رفع خستگی است.

رؤیا- این قسمت مربوط به روح و پریسپری است و تماسهایی را که روح شخص با پریسپریهای اشخاص و اشیاء پیدا می کند، در مغز منتقل می نماید و در واقع چشمی است که به وسیله آن رؤیاها و خوابها را در حین خواب طبیعی یا مصنوعی یا ارادی با استفاده از سایر حواس می بیند. انجام آن به وسیله پریسپری و انعکاس آن به وسیله دستگاه مخصوصی است که در مغز است.

رؤیا سه نوع است:

خواب طبیعی که شخص در ضمن آن مناظری می بیند.

خواب هیپنوتیزی که انسان به طرف تلقین می کند که مناظری را ببیند و او می بیند.

خواب ارادی که شخص خودش را می خواباند و در حال خواب رؤیاهایی مشاهده می کند. تمام این رویاها به وسیله حس رؤیا که فرع حس خواب است، درک می شود.

برای اینکه بدانیم خواب چیست، مطلب مفصل است اما به طور مختصر می گوئیم. نخست به منظور فهم مطلب خواب هیپنوتیزی را تجزیه می کنیم:

شخصی، دیگری را می خواباند و به او می گوید فلان مناظر مثلاً باغ و حیوانات و غیره را بین او هم می بیند. اما چه می بیند؟ آنچه را خود او قبلاً در زندگی دیده است. روح وی، پریسپریهای آنها را به هم ترکیب کرده و به وسیله پریسپری خودش مناظر را نشان می دهد.

محرک خواب، تلقین عامل ولی اصل خواب، دیدن پریسپری اشخاص و اشیایی است که خود شخص در بیداری آنها را دیده است. مثلاً اگر عاملی تلقین نماید که اکنون یک گنجشک می بینی، او یک گنجشک می بیند.

اما کدام گنجشک؟ همان که خودش قبلاً در زندگی دیده است نه آنچه عامل دیده، یا اگر بگوئید طاووس بین هرگاه در زندگی طاووسی دیده باشد همان را در خواب مشاهده می کند و اگر ندیده، ترکیبی از تصاویر کتاب یا خیالات خودش که در واقع ترکیبات پریسپریهای مختلف طبعی است که او طاووس فرض می کند، ملاحظه می کند.

خواب طبیعی هم همان است که پریسپری اشخاص و اشیایی که قبلاً در زندگی دیده در حال خواب پریسپریهای آنها را به هم ترکیب می کند و می بیند اما تلقین کننده و مسبب آن کیست؟ (در خواب مصنوعی گفتم تلقین یا عامل است، در خواب طبیعی چه کسی تلقین می کند؟) تلقین کننده اش توجهاتی است که ما در روز پیدا می کنیم و شب خواب آن را می بینیم (نه اینکه حتماً امروز توجه پیدا کرده و شب خواب آن را ببینیم. ممکن است، مدتی فاصله بیافتد)

حیران شد و بگرفت به دندان سر انگشت
تا باز که او را بکشد آنکه ترا کشت
کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

عیسی (ع) به رهی دید یکی کشته فتاده
گفتا که کرا کشتی تا کشته شدی زار
دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

هرکسی آن درود، عاقبت کار که کشت

این اشعار و هزاران نظایر آنها که در ادبیات ما هست، نشانی از فهم آثار انتقام شخصی است. تا حدی مطالبی حس کرده بودند، بدون اینکه قاعده آن را بدانند.

تو نیکی می کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز

این شعر و نظایر آن نشانی از فهم آثار انتقام شخصی در مورد پاداش عمل نیک است.

مثل این که امروز بیاد دوستی می افتید یا اسمی از منظره می برید یا دیگری می گوید، شما می شنوید. این حکم تلقین است که در حافظه نقش بسته و شب خواب آن را می بینید و خواب مزبور ترکیب پریسپریهای اشخاص و اشیایی است که در زندگی دیده اید. البته در ضمن روز انواع و اقسام تلقینات گوناگون و متنوع و ضد و نقیض در مغز وارد می شود، چه به وسیله خود شخص و چه به وسیله دیگران، به همین علت است که شبها این همه خوابهای مختلف دیده می شود.

و اما رؤیا و خواب چه طبیعی، چه هیپنوتیزی و چه ارادی دو نوع است:

یکی آن که ترکیبی درهم و گوناگون از پریسپریها است، مثل اینکه شما قدرت داشته باشید که با وسیله سریع السیری مثل باد یا برق در عالم گردش کنید و هر چه را دلتان می خواهد، بنگرید. بدیهی است که مثل یک پروانه از این شاخ به آن شاخ رفته و هر لحظه چیزی را که مورد میل شما است، بدون ملاحظه زمان و مکان تماشا می کنید که از آن لذت می برید و خواستنیهای خود را می نگرید. اگر شما در زندگی چنین قدرتی داشتید و چنین وسیله ای به شما دادند، مسلماً از آن نهایت استفاده را خواهید کرد.

مثلاً هرگاه به یک گلی رسیدید و ضمن تماشای آن به یادتان آمد که روزی در کنار این گل، پروانه ای دیده اید فوراً هوس می کنید که به جای دیگری که در نظر دارید، رفته و آن پروانه را ببینید و برای شما این کار اهمیتی نخواهد داشت، چون وسیله بادپیمائی در اختیار دارید^۴ وقتی به پروانه رسیدید، فوری دلتان می خواهد باغی را که پروانه در روز اول دیدن شما آنجا بود، بنگرید، فوراً به آن باغ سفر می کنید و خلاصه همینطور مناظر درهم و برهمی که به هم مربوط و مثل زنجیر است پشت سر هم می نگرید.

حس تخیل تأثیر بسیاری در حس خواب می بخشد، کما اینکه بیشتر اموری که در خواب می بینیم، خیالی است ولی همان خیالی هم، ترکیبی از پریسپریهای امور سابقه دار و دیده شده است.

پس خواب چنین است و این همه خوابهای گوناگون متصل و درهم که در عین حال به یکدیگر ارتباط و قرابت و نزدیکی دارد به همین ترتیب صورت گرفته و روح شما با استفاده از حس رؤیا مناظر را در مقابلتان رژه می دهد. در واقع این خواب دیدن یک نوع تداعی معانی است و به جای اینکه در حافظه انجام شود، در حس رؤیا صورت می گیرد با استفاده از سایر حواس.

چند حس هستند که برای خواب دیدن کمک بیشتر می دهند: الهام، روشن بینی، حافظه، تخیل

اما از برخی حواس مثل باصره و سامعه و نظایر آن کمتر استفاده می شود، برعکس حالت بیداری که از دسته نخست استفاده کمتر و از دسته دوم استفاده بیشتر عمل می آید. قاعده کلی این است که حواس آشکار ما در حال بیداری و حواس پنهان ما در حال خواب بیشتر قابلیت استفاده دارند.

گفته اند:

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید

در نومیدی بسی امید است پایان شب سیه سپید است

شخصی در قصر شیرین دختری را فریب داده به کرمانشاه آورده، به ناموس او دست درازی نمود. برای محو آثار جرم خود، او را کشت و جسدش را در چاهی به نام چاه امام الزمان که در پشت قهوه خانه وکیل آباد واقع است، انداخت. پس از مدتها جسد را یافته

^۳ فراموش نکنیم که هرکجا الفاظ یک یا دو یا انواع مختلف گفته شود قراردادی و نسبی برای بشر است نه اینکه اینه در اصل عالم حقیقی داشته باشد.

^۴ برای آنها نیکی می خواهند بدانند چگونه بعد و مسافتی در بین نیست مسئله خواب و رؤیا مثال خوبی است.

بیرون آوردند، ولی هرچه جستجو کرده بودند، قاتل را نیافتند. در آن ساعتی که جسد را برای شستن به مرده شورخانه بردند، مردی بالای سر او حاضر شد. چون حضور او عجیب بود، به او مظنون شدند و شهربانی وی را دستگیر کرده و تحقیقات نمود. معلوم شد همان قاتلی است که به پای خود به آنجا آمده. آیا نیروئی جز انتقام شخصی او را به آن مکان راهنمایی کرده است؟ در افواه امثالی شایع است از این قبیل:

«خون بالاخره دامن قاتل را می گیرد، خون بی مجازات نمی ماند، قاتل به پای خودش به طرف دار می رود» و از این قبیل. این گونه امثال و نظایر آن دلیل بر آن است که بشر حس کرده که انتقامی منظم در دنیا وجود دارد، ولی قاعده آن را نمی دانست. قاتلین یا بدکارانی که در اثر فشار انتقام شخصی به پای خود به سوی مجازات رفته اند، بسیارند.

نوع دوم: رؤیا دیدن حقایقی است، چه در مکان دور و چه در زمان گذشته و آینده که آن هم مربوط به روح است که مکان و زمان برای او معنی ندارد، چه در حالت خواب طبیعی، چه مصنوعی و یا ارادی.

این نوع خواب امکان پذیر است ولی چنان که در مقاله خواب گفته شده، باید شخص کاملاً سالم باشد که این رؤیاهای حقیقی و خالص را ببیند و شرایط دیگری هم هست که فعلاً مورد بحث ما نمی باشد.

محل این حس در مغز است که هرگاه آن محل را تغییر دهند، آن حس خراب می شود یعنی دیگر قادر به خواب دیدن طبیعی و مصنوعی نیست. مانند کسی که گوشش فاسد شده و کر گردد.

بنابر این هر گاه انسان در حال بیداری به خود تلقین های مناسبی بنماید، در اخلاق او مؤثر واقع می شود (البته باید حواس کاملاً خوب و بدن بکلی سالم باشد که بتواند در بیداری چیزی را فکر کند و در خواب ببیند. شرایط دیگری هم دارد که از بحث فعلی ما خارج است).

خواب هیپنوتیزمی، خوابی است که عامل به وسیله خسته کردن قوای معمول، وی را می خواباند و بعداً از حس رؤیای او استفاده میکند.

خواب ارادی آن است که شخص خود را با شرایط معینی که برای این کار مقرر است، خسته کند تا بخواهد و طبق قراری که با خود گذارده، از حس رؤیای خویش استفاده نماید. تلقین عامل به معمول هم، انتقال فکر اوست که گفته های عامل را چون حقیقی می پذیرد.

این بود حواس بیست و یک گانه که باختصار تمام شرح داده شد. اگر می خواستیم تمام شقوق و جزئیات حواس را بیان کنیم، چندین کتاب کافی نبود. بنابر این به این مختصر اکتفا شد.

آخرین نظریه ای که راجع به خواب و رؤیا ابراز شده نظریه فروید دانشمند اطریشی است که خواب را مثل سایر امور با میزان جنسی می سنجد. می گوید، خواب دیدن تظاهر و ابراز میلها و آرزوهای خفه شده انسان است که در زندگی اجرا نمی شود ولی در خواب اجرا می گردد. مثلاً شخصی میل می کند با دیگری تماس گیرد، ولی جرأت نمی کند، در خواب میل او به صورت واقع جلوه گر می شود.

فرضاً هم که این نظر را قبول کنیم، اما نامبرده توضیح نداده که مکانیسم خواب چیست و چطور می شود که انسان مناظر غیر جسمانی را می بیند.

تکات متفرقه راجع به حواس

نزدیکی حواس به یکدیگر: همه دستگاه مکانیسم حواس نزدیک بهم و یا به یکدیگر مرتبطند و ممکن است، در اثر خرابی یکی از آنها به دیگران صدمه رسد ولی هر کدام از آلات مزبور را از مغز بردارند، حس مربوط از کار می افتد. دلیل جدا بودن این حواس آن

است که هرگاه یکی از آنها از بین برود بقیه کار خود را می کنند (اگر لطمه به بقیه نخورده باشد) بلکه بهتر کار می کنند، به علت اینکه توجه به آنها بیشتر متمرکز می شود، مثل کوری و کری، مرض فراموشی و غیره.

تفاوت اهمیت حواس: بعضی قوا هستند که قدرتشان از سایر قوا بیشتر است، مثلاً قوه تفکر و وجدان و امثال آن. بعضی قوا تسلط به سایر قوا دارند، مثل قوه وجدان. مثلاً چشم می بیند که عمل بدی می کند ولی قدرت جلوگیری ندارد، اما وجدان جلوگیری می کند.

گربه ای در خانه ماست که چند موضوع یادداشت کردنی از او دیدم:

یکی این که این گربه بچه ای داشت. روزی یک بچه گربه غریب وارد خانه شد. گربه او را از خود راند و هر دفعه که نزدیک می شد او را می زد. اما بچه گربه هر وقت طفل گربه را می دید که از پستان مادرش شیر می خورد، با نگاه حسرت آلودی به او می نگریست. روزی که این منظره تکرار شد، بچه گربه اصلی که مشغول شیرخوردن بود، با یک دست چشم مادرش را گرفت و با دهان مشغول شستن او شد و به بچه گربه غریبه اشاره کرد که بیاید و از پستان مادرش بخورد. او هم جلو آمد و مشغول شد. مادر متوجه گردید و خواست برخیزد و بچه گربه غریب را براند، اما بچه خودش به قدری با مهارت او را سرگرم کرد که بچه گربه سیراب شد. از آن به بعد آن بچه هم مثل بچه خود گربه از پستانش شیر می خورد.

دیگر این که در موقع گرفتن بچه ها از شیر همان گربه که چند سال بود منزل ما بود و هیچ گاه از آنجا خارج نشده بود، برای مدت معینی غایب شد و بعد فهمیدیم به خانه همسایه رفته و از دست بچه خود را پنهان کرده که آنها را از شیر بگیرد.

دیگر این که به طور واضح دیدم که هر وقت عمل خلاف مثل دزدی یا کار کثیفی انجام می داد، از حضور ما فرار می کرد و خود را به جاهای دور از نظر و در پستوهای فراموش شده مخفی می نمود.

آیا این اعمال از روی شعور نیست؟

حواس در انسان و حیوان: این که می گویند انسان دارای حواسی است که حیوان فاقد آن است مانند تفکر، حس ناطقه و غیره چنین نیست، همه حواس مشترک بین انسان و حیوان است ولی بعضی حسها در انسان قویتر و تواناتر و برخی دیگر در حیوان نیرومندتر است مانند شامه در سگ و باصره در عقاب و حس الهام و روشن بینی در بعضی حیوانات بسیار قوی است. چنان که قبل از وقوع زلزله از خانه ها می گریزند، یا اینکه شتر چندین ساعت قبل از انسان وقوع طوفان را پیش بینی می کند.

برای تقسیم بندی حواس بین انسان و حیوان می توان گفت که حواس حافظه، تفکر، روشن بینی، شهوت، وجدان و اراده در حیوان کمتر است، برعکس حس باصره، سامعه و شامه، ذائقه، دفاع در بعضی حیوانات بیشتر است.

ورزش حواس: باید حواسی را که تاکنون بشر از آن غافل بوده پرورش و ورزش داد تا قوی شود و اصل بهره خداداد طبیعی را از آن بردارد. هرکسی خود را حافظ است. داشتن حواس سالم خوب نیز جزء حقوق شماست. اگر حس لامسه یا سامعه یا حافظه کم بود، دلیل بر آن است که از حقوق خود به وجه احسن استفاده نبرده، پس باید حق آن را ادا کرده، به وسیله توجه، ورزش، پرورش، تلقین و غیره آن را به اندازه طبیعی و متعادل رسانید، چنان که در دروس عملی گفته خواهد شد.

یکنفر نابینای مادرزاد، دانشمند بنام پیر ویلی **Pierre Vyllie** کتابی نوشته و احساسات کورها را بیان کرده و در آن شرح داده که چگونه کورها بدون دیدن اصل اشیاء مثل صندلی و غیره عکس و تصویر آنها را در مخیله می پروراند، از عمق و ابعاد خبر دارند، اشیاء را به محض تماس می شناسند. دانشمندان از خواندن آثار او فهمیده اند که نابینا استعداد های دیگری دارد که او را راهنمایی می کند و خیال کردند حس تخیل در او قوی است.

این حس روشن بینی است نه تخیل زیرا گفتیم که تخیل باید از اشیائی که قبلاً دیده شده بود، به وجود آید، در حالی که نابینا قبلاً چیزی را ندیده است.

نابینایی که در بالا نام بردیم در کتاب خود می نویسد که نه تنها با لمس، بلکه با شنیدن نیز توانسته پی به حقیقت اشیاء ببرد. اینها همه کمک و مددی است که به حس روشن بینی داده می شود.

نابغه و سوپرمن: کسانی که مردم آنها را نابغه می خوانند، مردمانی هستند که آلت یک یا چند حس آنها بزرگتر از اکثریت مردمان زمان باشد. در این صورت روح بیشتر و بهتر می تواند با آنها کار کند، کما این که پیغمبران به امر و مشیت الهی چنین بوده اند. سوپرمن (بشر کامل) که در اصطلاح فلسفه جدید فرض می کنند، کسی خواهد بود که آلات تمام حواس او همگی بزرگ و ورزیده تر از سایرین باشد و این حرف صحیح است.

منبع و منشأ حواس: منبع و منشأ حواس از روح، یعنی امر پروردگار است که هر چه هست از او است. ولی حسهای بشر جز ذره ناچیزی از قدرت روح نیست، مانند حس قدرت و اجراء که جزء بسیار کوچکی از قدرت بی پایان یزدان است. فرق اراده یزدان و انسان این است که اراده خدا منبع اصلی و لایتناهی است و اراده بشر به قدر ظرفی که دارد، از آن استفاده می کند، ذره بسیار ناچیزی از آن است.